بایدها و نبایدهای سیر الی‌الله

آیت‌الله محمدتقی مصباح‌یزدی

در مطلب حاضر موضوعاتی درباره سیر الی‌الله، طول این سفر و بعد مسافت، مطلوبیت و مراحل این سیر، نکاتی درباره عوامل حبط اعمال، «نماز» به‌عنوان اولین عامل سیر الی‌الله و «لغو» به‌عنوان مانع درک حضور در نماز و سیر به سوی مقصد مطرح شده است.

***

بزرگ‌ترین عامل شقاوت انسان و محرومیتش از سعادت ابدی، «غفلت» است که موجب می‌شود انسان ملحق به حیوانات، و یا حتی پست‌تر از حیوانات بشود. برای خروج از حد غفلت و نجات از این مهلکه، اولین چیزی که لازم است این است که آدم توجه پیدا کند به اینکه کیست؟ چیست؟ از کجاست؟ در کجاست؟ و به سوی کجا در حرکت است؟ پس از اینکه آدم خدا را شناخت و باور کرد که باید به سوی او حرکت کند، او مبدأ و او معاد است، اگر به این مسئله ایمان آورد، باور کرد و یقین پیدا نمود؛ آنچه ارزش دارد هدف قرار دهد و برای رسیدن به آن تلاش کند «قرب الهی» است.

طول سفر و بعد مسافت در مسیر الی‌الله

وقتی آدم باور کرد که مسافر است، از وقتی که قلم تکلیف بر او گذاشته می‌شود، باید حرکت تکاملی‌اش را با اختیار شروع کند. مسیری طولانی در پیش دارد که هر قدر در رسیدن به آن تلاش کند کم است؛ تا آنجا که مثل امیرالمؤمنین(ع) با آن مقام معرفت و عبادتی که یک ضربه شمشیرش افضل از عبادت جنّ و انس است، شب را به انواع عبادت‌ها می‌پرداخت، علاوه‌بر اینکه روز هم در حال فعالیتش، چه فعالیت‌های شخصی‌اش- مثل زراعت و آبیاری و حفر چاه و کشاورزی- و چه در حین انجام وظایف اجتماعی‌اش، مشغول یاد خدا و قرائت قرآن بود.

شب را منحصراً به عبادت می‌پرداخت و بخشی از آن را به سرکشی از فقرا و محرومان اختصاص می‌داد. پس از اینکه اوایل شب را به این کار می‌پرداخت، مشغول عبادت می‌شد. در این بین، ساعتی هم استراحت می‌کرد. مشغول عبادت که می‌شد، تا سحر در مناجات‌هایش گریه می‌کرد، ناله می‌کرد و نزدیک‌های صبح، آه می‌کشید و می‌گفت: «آه آه من بعد الطریق! و من طول السفر!»؛ چقدر راه طولانی است! چه وقت علی به مقصد می‌رسد؟ (محمّدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج۳، ص ۲۵۰، ح۵۲۴) وقتی حضرت علی(ع) چنین باشد، دیگر تکلیف امثال ما روشن است!

مطلوبیت همه مراحل سیر الی‌الله

راهی در پیش داریم که اگر با کمال سرعت و شتاب و با صرف همه توان‌مان کوشش کنیم، معلوم نیست به کجای این راه برسیم! اما حُسنش این است که به هر مرحله‌ای که برسیم، خودش مطلوبیتی دارد؛ چنین نیست که اگر آدم به مقصد نهایی نرسد هیچ فایده‌ای نداشته باشد.

کسانی که طالب سعادت هستند، در کنار انجام واجبات باید به ترک کارهایی اهتمام داشته باشند که ضرر دارد. بارزترینش که از آنجا باید شروع کرد، در مسموعات است. آهنگ‌های مبتذل، فحش و مسخرگی از مصادیق آن است.

معمولاً سفرهای دنیا، به‌خصوص اگر عبور از بیابانی یا دریایی باشد و آدم به مقصد نرسد، حرکتش و سیرش بی‌فایده خواهد بود. اصلاً در حال سفر، اگر- مثلاً- در وسط بیابان، آدم اجلش برسد، به مقصد نمی‌رسد؛ یعنی هدفی که دارد- مثلاً، تجارتی می‌کند یا به سمت وطنش یا ملاقات دوستانش یا جایی می‌رود- وقتی وسط راه بمیرد به مقصد نمی‌رسد اما سفر معنوی خوشبختانه این‌طور نیست. هر مرحله را که آدم طی کند فایده ای دارد؛ گو اینکه قابل مقایسه با آن مقصد اعلا نیست. ولی مراحل و منازل متوسط هم مطلوبیت‌هایی دارد. اگر این‌جور نبود کسی همّت نمی‌کرد که راه عبادت خدا و سیر الی‌الله را طی کند. ما کجا و چنین راه طولانی کجا؟ آنچه باعث می‌شود که افراد ضعیف و متوسط هم در این راه قدم بگذارند، این است که می‌دانند به هر جا برسند همان‌جا هم مطلوبیت دارد.

مراحل و شرایط سیر الی‌الله

به هر حال، وقتی آدم بنا گذاشت که این سفر را انجام دهد و این حرکت مبارک را شروع کند متوجه می‌شود که برای سرعت حرکت و رسیدن به منازل مطلوب، شرایطی لازم است، کارهایی باید کرد؛ و از سوی دیگر، موانعی هم در پیش است که آنها را باید از سر راه بردارد. بنابراین، مثل همه اهدافی که ما در دنیا داریم، شرایطی هست و کارهایی باید انجام داد. یک شرایط ایجابی است که معمولاً آنها را «شرط» می‌گویند، یک شرایط سلبی هم هست که آنها را «مانع» می‌گویند؛ یعنی کارهایی را باید کرد، کارهایی را هم نباید کرد تا آدم بتواند به مقصد برسد.

فرض کنید اگر آدم در راه، به‌خصوص راه‌های باریکی که کنارش درّه‌های عمیق و خطرناک است، اگر مواظب نباشد و دفعتاً به سمتی بپیچد به ته درّه سقوط می کند. باید مواظب باشد که از مسیر منحرف نشود.

به هر حال، هر نوع حرکتی، هر نوع سیری موانعی دارد؛ باید آن موانع را شناخت و از آنها پرهیز کرد. به همین دلیل، سیر الی‌الله هم دو بخش دارد: یک بخش شناخت کارهایی که باید انجام داد؛ بخش دیگر شناخت کارهایی است که نباید انجام داد، تا آدم از آنها پرهیز کند.

ضرورت توجه به عوامل حبط اعمال در سیر الی‌الله

اگر ما فقط وظایف ایجابی را بشناسیم، کارهایی را که باید بکنیم بشناسیم- اگر خدا توفیق دهد که آنها را انجام بدهیم- این به تنهایی ضامن رسیدن به مقصد نیست؛ ممکن است در راه موانعی پیش بیاید که اگرچه نفهمیم، همه رشته‌های ما را پنبه می کند؛ اگر متوجه نشویم آتشی می‌افروزیم که همه اندوخته‌هایمان را می‌سوزانیم. همه آتش‌ها مثل آتش‌های مادی نیست که آدم با چشمش ببیند و حرارتش را درک کند.

گاهی آتش‌ها از امور معنوی غیرحسی است؛ مثل آثار معنوی نماز که با چشم دیده نمی‌شود، یا آثار بد گناه که با چشم مشاهده نمی‌شود. قرآن- برای نمونه- درباره غصب مال یتیم می‌فرماید: «اِنَّمَا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَاراً.» (نساء:۱۰)؛ کسانی که اموال ایتام را غصب می‌کنند همه‌جا در شکم‌شان آتش است؛ آتش را می‌خورند، ولی حرارتش را درک نمی‌کنند. اما در آن عالم، حقیقت آن مال حرام معلوم می‌شود.

یا کسانی که غیبت می‌کنند همین‌جا دارند گوشت متعفّن میّت را می‌خورند، ولی خودشان متوجه نیستند. کسی که چشم باطنش باز باشد می‌بیند که گوشت گندیده می‌خورد.

به هر حال،گاهی ما اعمالی انجام می‌دهیم، دل‌مان هم خوش است که کارمان درست است، دیگر مشکلی نداریم، وظایف‌مان را انجام دادیم؛ غافل از اینکه در کنار وظایفی که انجام دادیم، کارهایی کردیم که آنها را از بین برد.

به یکی از مفاهیم قرآنی- که نصّ قرآن است و هیچ قابل‌تغییر و انکار نیست- مفهوم «حبط» است؛ یعنی اعمال انسان باطل بشود. از جمله چیزهایی که ممکن است موجب حبط اعمال بشود بی‌ادبی نسبت به مقام پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است؛ نه جسارت، بلکه رعایت نکردن ادب. قرآن می‌فرماید: «لاَ تَرْفَعُوا أَصْوَاتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ» (حجرات:۲)؛ صدای‌تان را بلندتر از صدای پیغمبر نکنید. «لاَ تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللهِ وَ رَسُولِهِ» (حجرات: ۱)؛ از پیغمبر در راه رفتن جلو نیفتید. اگر این کارها را بکنید ممکن است اعمال‌تان حبط شود. گناهانی هم هست که موجب حبط همه یا بیشتر اعمال می‌شود.

پس یک سلسله کارهایی هست که باید آنها را انجام بدهیم. این‌ها خودش مراتبی دارد، از واجبات مؤکّد تا واجبات عالی تا مستحبات مؤکّد تا مستحبات عالی و در نهایت، مباحات. محرّمات هم مراحلی دارد؛ از گناهان کبیره موبقه تا سایر کبایر تا گناهان عادی و مکروهات و مشتبهات که باید ترک شود. این به‌طور کلی، قابل انکار نیست. اگر کسی این اندازه معتقد نباشد چیزی از دین نفهمیده است. اولین چیزی که ما باید به آن توجه کنیم تشخیص واجبات و محرّمات است. واجبات کدام است، انجام بدهیم؛ محرّمات کدام است، ترک بکنیم. اما اینکه از کجا شروع کنیم و چگونه، خودش داستان مفصّلی است، مهارت بزرگی است.

رستگاری؛ مطلوب فطری انسان

براساس اصول و معارفی که ما از کتاب و سنّت شناختیم، در مقابل انبوه وظایف واجبی که داریم از کجا شروع کنیم و چگونه شروع کنیم که برای‌مان آسان‌تر باشد و موفقتر شویم؟ یا برای ترک محرّمات، چه کنیم؟ از چه راهی شروع کنیم؟ به چه چیزی بیشتر اهمیت بدهیم که موفق شویم و بتوانیم سایر محرّمات را هم ترک کنیم و بعد- ان‌شاءالله- مکروهات و مشتبهات را هم ترک نماییم؟ خوشبختانه قرآن کریم علاوه‌بر اینکه اصل واجبات و محرّمات را بیان می‌کند، در بسیاری از موارد، نکته‌های تربیتی هم در آن لحاظ شده است.

قرآن مثل رساله عملیه نیست که بگوید فلان چیز واجب است، فلان چیز حرام است؛ با بیانات خاصی این‌ها را القا می‌کند و تعبیراتی دارد که در ضمن اینکه اصل حکم را بیان می کند، نکته تربیتی هم در آن لحاظ می‌شود. گاهی با تعبیراتی که در کلام به کار می‌رود، گاهی با ترتیبی که بین مطالب ذکر می‌کند یا تکیه روی بعضی از مفاهیم، به ما یاد می‌دهد که برای موفق‌شدن در این مسیر، به چه چیزهایی باید توجه کنیم، چه چیزی مهم است.

سوره «مؤمنون» با این آیه شروع می‌شود: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ.» وقتی انسان در مسیری قرار گرفت که موانعی بر سر راهش هست، خار و خاشاک‌هایی هست، گودال‌هایی هست، لغزشگاه‌هایی هست، اگر بتواند از این مسیر سالم عبور کند، می‌گویند: «افلح»؛ یعنی: موفق شد؛ یعنی دست‌وپنجه نرم کرد و موفق شد. آدمی را که سر جایش نشسته است، نمی‌گویند «افلح» در یک مسیر سنگلاخی، وقتی آدم با مشکلات دست‌وپنجه نرم کند و موفق شود، وقتی از شرّ موانع و مشکلات خلاص شود می‌گویند: «افلح» تعبیر مشابهش «فازَ» است؛ خداوند می‌فرماید: «وَذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.» (نساء:۱۳) «فوز» مفهومی است که ما در فارسی هم به کار می‌بریم. فلاح یعنی: رستگار، فائز یعنی: کامیاب. ترجمه‌های خوبی است. «رستگار» یعنی: رسته از مهالک و مشکلات، کسی که خلاص شد، کامیاب شد، به مقصد خودش رسید.

چه کسی رستگار است؟ رستن از مهالک و گرفتاری‌ها و کامیاب‌شدن، مطلوب فطری هر انسانی است. اینکه چرا آدم می‌خواهد خلاص شود؛ چون مطلوب ذاتی است؛ این دیگر علت غایی ندارد، خودش علت است. به همین دلیل، هیچ جا نفرموده: «افلحوا لعلّکم کذا»؛ بروید فلاح پیدا کنید شاید چنین و چنان بشوید، می‌فرماید- مثلاً- نماز بخوانید تا شاید به فلاح برسید؛ اما نمی‌گوید: به فلاح برسید تا شاید فلان طوری بشوید. فلاح غایتی ندارد.

در سوره شمس می‌خوانیم: «قَدْ أَفْلَحَ مَن زَکّاهَا» (شمس: ۹) و در سوره اعلی می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَکّی» (اعلی: ۱۴)؛ این دیگر تشویق ندارد که بروید دنبال فلاح؛ این مطلوب فطری است. دیگر سفارش نمی‌خواهد. هر کسی طالب سعادت است. نمی‌شود آدم طالب سعادت، یعنی خوشی و کامیابی، نباشد. شاید بتوان گفت: این یک خواست جبلّی است. آدم نمی‌تواند سعادت خودش را نخواهد. بهتر است همان گونه که بعضی از بزرگان تبیین می‌کنند، بگوییم: انسان بر این خواست «مجبول» است نه مجبور؛ خواست جبلّی و فطری‌اش است. این دیگر علت ندارد که بگویند: چرا دنبال فلاح باشید؛ دیگر چرا ندارد.

نماز؛ اولین عامل سیر الی‌الله

سؤال این است که چه کنیم به فلاح برسیم؟ راهش چیست؟ «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» اول باید ایمان داشت. اگر ایمان نباشد از فلاح و رستگاری خبری نیست. حال اگر کسی مستضعف بود و اصلا از ایمان چیزی سر درنیاورد معذور است؛ مثل این است که ملحق به حیوانات باشد.

چنین کسی را به جهنم نمی‌برند؛ به بهشت هم نمی‌برند. این به فلاح نرسیده است. فلاح آن است که انسان مکلّفی راه را بشناسد و تلاش کند آن را بپیماید و به هدف برسد. آن می‌شود فلاح. این فلاح و رستگاری مال مؤمنان است. غیرمؤمن هرگز به فلاح نمی‌رسد. این همان است که گفتیم: آدم وقتی از غفلت خارج شد، اول باید ببیند کیست؟ و کجاست؟ و از کجا آمده است؟ و به کجا خواهد رفت؟ یعنی: همان اصول دین و ایمان به آنها؛ مبدأ و معاد؛ راهی که انبیا نشان دادند.

این همان ایمان است، به شرطی که دلش باور کند، تنها لقلقه زبانی نباشد. وقتی ایمان آورد، اولین چیزی که برایش مهم است، اولین عاملی که او را در این مسیر به پیش می‌برد و به فلاح نزدیک می‌کند «نماز» است: «الَّذِینَ هُمْ فِی صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ.»

نکته تربیتی که این‌جا وجود دارد آن است که قرآن نمی‌آید یک تکلیف واجب را جدا بگذارد، بعد هم مستحبّاتش و سپس فضیلتش را بگوید. این شأن کارهای ما انسان‌هاست که می‌خواهیم حیثیت‌ها را از هم تفکیک کنیم؛ واجب را از مستحب، فقه را از اخلاق، اخلاق را از کلام، بگوییم: هر کدامش یک علمی دارد، یک روشی دارد، مسائل خاص خود را دارد، بلکه قرآن کتاب هدایت و تربیت است؛ آنچه را لازم است در کوتاه‌ترین عبارت، به بهترین وجهی که اثر داشته باشد بیان می‌کند.

سیر الی‌الله دو بخش دارد: یک بخش شناخت کارهایی که باید انجام داد؛ بخش دیگر شناخت کارهایی است که نباید انجام داد، تا آدم از آنها پرهیز کند.

نمی‌گوید کسانی که نماز واجب‌شان را بخوانند، بعد نمازهای مستحبی بخوانند، بعد از نمازشان چنین و چنان کنند، رستگار می‌شوند، می‌فرماید: «الَّذِینَ هُمْ فِی صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ.» این مفروغ عنه است که نماز واجب را حتماً باید خواند.

این اولین چیز است، منتها تأکید بر این است که نه هر نمازی، بلکه باید سعی کرد نماز با خشوع باشد. این است که می‌تواند انسان را به پیش ببرد و به فلاح نزدیک کند. این عمل مثبت است. در کنارش هم می‌فرماید: «وَالَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ.»

گفتیم: اگر ما فقط به کارهای مثبت نگاه کنیم، به واجبات نگاه کنیم، به مستحبّات نگاه کنیم و اهتمامی به شناخت گناه و پرهیز از آن نداشته باشیم، بارمان به منزل نخواهد رسید؛ مثل برزگری که بکارد و آبیاری کند و محصول به درو برسد، آن را درو کند و خرمن کند و بعد هم آتشی در خرمن بیفتد، آتش بگیرد یا صاعقه ای نازل شود و آن را بسوزاند: «إِعْصَارٌ فِیهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ.» (بقره:۲۶۷) پس باید مواظب باشیم چنین آتشی در خرمن اعمال‌مان نیفتد!

به دست خودمان، کرده‌های خودمان را بر باد ندهیم! شرطش آن است که چیزهایی را ترک کنیم. در این صورت است که اولاً، موفق می‌شویم نماز را با خشوع بخوانیم. ثانیاً، این هم نتیجه‌اش از بین نخواهد رفت، سالم می‌ماند. برای اینکه هم توفیق نماز با خشوع داشته باشیم و هم اثرش باقی بماند لازم است دستور دوم را رعایت کنیم.

همان گونه که در دستور اول ملاحظه شد، فقط نمازهای واجب را نفرمود، می‌فرماید در نمازتان خشوع داشته باشید. آیا این شامل نمازهای مستحبی نمی شود؟ وقتی می‌فرماید: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ» (عنکبوت:۴۵)، آیا فقط نمازهای واجب را می‌گوید؟ یا در «وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِکْرِی» (طه:۱۴) فقط نماز واجب مورد نظر است، یا نه، طبیعت نماز را می‌گوید، منتها بعضی مصادیقش واجب است، بعضی واجب مؤکّد است، بعضی مستحب مؤکّد است و بعضی مستحب عادی؟ همه این‌ها مطلوب است، منتها با اختلاف مراتب، همه‌اش هم در فلاح تأثیر دارد با اختلاف مراتب.

در پرهیز از چیزهای مضر هم همین‌طور است. اول نمی‌فرماید گناهان کبیره را ترک کنید، یک عنوان کلی می‌گوید که مصداق بارزش گناهان کبیره است یا بعضی از گناهان است؛ ولی این می‌تواند به خیلی چیزهای دیگر هم گسترش داشته باشد، بعد مشتبهات را هم شامل بشود، مکروهات را هم شامل بشود، بلکه گاهی بعضی مباهات را هم شامل بشود.

ملاک این است آنچه برای‌تان فایده ندارد «لغو» است، نکنید. شما که هدفی دارید، می‌خواهید به هدف برسید، ببینید چه چیزی برای‌تان فایده دارد. بزرگ‌ترین چیز نماز است. آن را با خشوع انجام دهید، سعی کنید نماز با خشوع بخوانید. در مقابل، آدمی که هدف دارد، نمی آید نیرویش را صرف چیزهایی بکند که مانع رسیدن به هدف است یا دست‌کم، او را سرگرم می‌کند و نمی‌گذارد آدم راه برود.

لزوم شتاب در سیر الی‌الله

همه ما مراحل گوناگونی در سفر داریم. بچه‌ها به مسافرت که می‌روند، وقتی ماشینی از آنها سبقت می‌گیرد ناراحت می‌شوند، اما وقتی ماشین آنها سبقت می‌گیرد خوشحال می‌شوند، با اینکه نه خودشان ماشین را ساخته‌اند و نه خودشان راننده‌اند، بلکه این معنایش آن است که آدمی که هدف دارد و می‌خواهد به جایی برسد، دلش می‌خواهد هرچه زودتر برسد. اگر قرار باشد خرامان خرامان، افتان و خیزان، یک قدم برود یک قدم بایستد، این با خواسته فطری‌اش و با عقل او سازگار نیست. تویی که هدف داری، ابزارش را هم داری، راهش را هم بلدی، پس چرا نمی‌روی؟ چرا گاهی عقبگرد می‌کنی؟ گاهی پشت‌سر را نگاه می‌کنی، گاهی بی‌دلیل در راه می‌ایستی؟ حالا گیرم که ایستادن سرگرمی هم داشته باشد، ولی مگر هدف نداری؟ مگر نمی‌خواهی به مقصد برسی؟ اگر هیچ مانعی نباشد، خطری هم آدم را در سرعت گرفتن تهدید نکند، هرقدر می‌تواند باید سریع‌تر برود، زودتر به مقصد برسد. این یک گرایش فطری است که عقل هم آن را تأیید می‌کند.

تفاوت «لغو» و تفریح معقول

وقتی خطری نیست جاده خوبی هم هست، آدم هم با سرعت معقولی حرکت کند، چرا این کار را نکند؟ بله، گاهی ممکن است آدم خسته شود، لختی استراحت کند، برای اینکه بهتر بتواند رانندگی کند. این مطلوب است، این همان تفریح‌هایی است که خودش هم عبادت به شمار می‌آید. گاهی آدم باید تجدید قوا کند، برای اینکه بتواند راه را بهتر برود. این‌ها جزو برنامه است، لغو نیست. «لغو» آن است که هیچ فایده‌ای ندارد، مانع رسیدن انسان هم می‌شود. کسی که هدف دارد اگر عقلش را به کار گیرد، در مسیری که در پیش گرفته، آنچه را مانع راهش یا مانع سرعتش می‌شود انجام نمی‌دهد.

وقتی می‌بیند سر راهش صخره‌ای است یا گودالی است سعی می‌کند زود از کنار آن به صورتی بگذرد که سالم بماند. این حکم عقلی است. وقتی آدم می‌بیند در مسیرش موانعی واقع شده است که می‌تواند او را متوقف کند یا برگرداند، به حکم عقل، طوری عبور می‌کند که به آنها مبتلا نشود: «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِرَاماً.» (فرقان:۷۲)

در قرآن کریم، «لغو» در برخی جاها، فقط در مورد لغو در مسموعات به کار رفته است. درباره بهشت می‌فرماید: «لَا یَسْمَعُونَ فِیهَا لَغْواً» (مریم: ۶۲) معلوم می‌شود لغو از قبیل شنیدنی‌ها است. در آنجا حرفی بیهوده زده نمی‌شود. در بهشت حرف یاوه و بی‌فایده، چیزی که متناسب با مقام‌شان نباشد، گفته نمی‌شود؛ نه کسی می‌گوید، نه کسی می‌شنود. اینکه می‌فرماید: «لَا یَسْمَعُونَ»، نمی‌فرماید «لایغلون»، پیداست که لغو در این‌جا از قبیل مسموعات است. در روایات هم در بسیاری از موارد، «لغو»، به لغوهای مسموع تفسیر شده است.

در بعضی روایات هست که در تفسیر همین آیه می‌فرماید: «اللغو: الغناء و الملاهی.» اینها مصداق‌های بارز آن است؛ یعنی محرّمات که قطعاً هر کسی باید از آنها اجتناب کند. ولی این تفسیرها و تأکیدها یا اطلاقاتی که در بعضی جاها در مورد خاص مسموعات است موجب تقیید مفهوم آن نمی‌شود، مفهومش وسیع‌تر از این است. «لغو» یعنی: کار بیهوده، کار بی‌فایده.

از همین جا می‌توانیم این نکته‌های تربیتی را استفاده کنیم که کسانی که طالب سعادت هستند، در کنار انجام واجبات، باید به ترک کارهایی اهتمام داشته باشند که ضرر دارد. بارزترینش که از آنجا باید شروع کرد، در مسموعات است.

آهنگ‌های مبتذل، فحش و مسخرگی از مصادیق آن است.

در برخی روایات هست که معنای «وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِرَاماً.» (فرقان:۷۲) یعنی اینکه می‌گویند: «وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَکُمْ أَعْمَالُکُمْ» (بقره:۱۳۹)؛ یعنی وقتی مواجه می‌شوید با کسانی که سربه‌سرتان می‌گذارند، اذیت‌تان می‌کنند، به شما توهین می‌کنند، خیلی بزرگوارانه بگویید: آقا شما کار خودت را بکن، ما هم کار خودمان را؛ به همدیگر کاری نداشته باشیم. این معنای (مَرّوا کِرَاماً) است.

ضرورت احتراز از «لغو»

به هر حال، اصل «لغو» عبارت است از: کاری که فایده ندارد. مهم‌ترین کارهایی که فایده ندارد، بلکه حتی ضرر هم دارد گناهان و محرّمات است. به‌طور کلی، برای اینکه ما از نقطه ای شروع کنیم، اولین قدم- با استفاده از همین مصادیق بارزی که برای لغو ذکر شد- یکی احتراز از مسموعات مضر و بی‌فایده است.

اینها می‌تواند بر آدم اثر زیادی بگذارد، بدون اینکه خودش متوجه شود؛ مثلاً، نشسته‌اند جایی، گپ می‌زنند، آدم هم بنشیند گوش بدهد؛ بگوید من که از این حرف‌ها نمی‌زنم، این حرف‌ها را هم قبول ندارم؛ اما همین که آنجا نشسته است و گوش می‌دهد به‌تدریج، این حرف‌ها در دل اثر می‌کند، حتی اگر به‌عنوان شوخی هم باشد. مدتی که بگذرد آدم وقتی به خودش بیاید، می‌فهمد با چند روز قبل چقدر فرق کرده است، به‌خصوص اگر حرف‌های گمراه‌کننده باشد.

اگر در جایی دارند سخنی می‌گویند، حرفی می‌زنند، اما حرفی است گم راه‌کننده، حرفی است برخلاف حقایق دین، با آنها ننشینید: «فَلاَ تَقْعُدُواْ مَعَهُمْ.» (نساء: ۱۴۰) در ذیل یکی از این آیات دارد که اگر نشستید و به حرف‌های بی‌فایده گوش دادید، شما هم مثل آنها خواهید شد: «إِنَّکُمْ إِذاً مِّثْلُهُمْ» (نساء: ۱۴۰) بعد هم می‌فرماید: «إِنَّ اللهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِینَ وَالْکَافِرِینَ فِی جَهَنَّمَ جَمِیعاً» (نساء:۱۴۰)؛ یعنی در نهایت، اگر کار شما به اذعان کفر هم نینجامد، اما به کفر درونی خواهد انجامید و منافق خواهید شد و با کفّار همپالکی خواهید بود.

از همین جا می‌توان استفاده کرد: اولین قدمی که سالک الی‌الله، کسی که می‌خواهد راه خدا را برود، باید به آن توجه کند، رعایت شنیدنی‌هاست؛ گوش به هر چیزی ندهد. نمی‌فرماید: مرتکب لغو نشوید، می‌فرماید: «عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» باید از لغو اعراض کنید. در آیه «إِذَا سَمِعْتُمْ آیَاتِ اللهِ یُکْفَرُ بِهَا وَ یُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلاَ تَقْعُدُواْ مَعَهُمْ»، هرگاه بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزا می‌کنند، با آنها ننشینید تا به سخن دیگری بپردازند! نمی‌فرماید: «فلا تستمعوا» یا «فلا تصغوا الیهم»، بلکه می‌گوید: «فَلاَ تَقْعُدُواْ مَعَهُمْ»؛ اصلاً آنجا ننشینید.

از هر صحنه یا مجلس گناهی- مثلاً، صدای موسیقی مبتذلی می‌آید یا هر حرام دیگری است؛ مثل غیبت، استهزای مؤمن یا کلامی که در اعتقادات انسان احتمالاً تضعیف و تشکیک ایجاد می‌کند- باید از آن احتراز کرد. گوش ندادن تنها کافی نیست، چه رسد به اینکه گوش بدهد ولی بگوید بر من اثری نمی‌کند، ما راه خودمان را می‌شناسیم! خیلی‌ها از شما زرنگ‌تر بودند، ولی از همین راه‌ها فریب خوردند و کارشان به کفر منتهی شد.

بله، اگر در مقام تعلّم باشید، بخواهید حقیقتی را یا یک موضوع علمی را تحقیق کنید، سخن مخالف را هم بشنوید تا بتوانید درست پاسخ آن را بدهید. در حوزه‌های درسی ما، به‌خصوص در مسائل اعتقادی، سخنان ملحدان را هم نقل می‌کنند. وقتی استادی آن را نقل می‌کند شاگردهایش گوش می‌کنند. اما این گوش دادن اشکالی ندارد؛ چون مقدّمه است برای راه، مقدّمه است برای تقویت ایمان، نه برای تضعیف ایمان و طبعاً کسی که این را نقل می‌کند، جوابش را هم خواهد داد. آنجا شبهه به‌طور عادی پیش نمی‌آید. اگر استاد متعهدی حرف بدی را نقل می‌کند، چون مؤمن است، جوابش را هم خواهد داد. این ضرری ندارد، بلکه مفید هم هست. یا فرض کنید در فقه، ما نظر بعضی فرقه‌هایی را که با ما مخالفند نقل می‌کنیم، بعد هم آن را رد می‌کنیم. این‌گونه شنیدنِ حرف ناصحیح اشکالی ندارد؛ اما اگر در جایی دارند تخریب دین می‌کنند، ما هم بنشینیم گوش بدهیم، بگوییم: ببینیم چطور می‌شود، در حالی که صلاحیت ردّش را نداریم، توانایی پاسخ گفتن به آن را نداریم و بی‌هدف می‌نشینیم و این حرف‌ها را گوش می‌دهیم، این خطرناک است.

گاهی ما اعمالی انجام می‌دهیم، دل‌مان هم خوش است که کارمان درست است، دیگر مشکلی نداریم، وظایف‌مان را انجام دادیم؛ غافل از اینکه در کنار وظایفی که انجام دادیم، کارهایی کردیم که آنها را از بین برد.

تنها جایگزین عمر

بنابراین، در کنار انجام واجبات، باید محرّمات و بلکه امور بی‌فایده را هم ترک کرد؛ اموری که برای سیر آدم در تقرّب به سوی خدا اثر مثبتی ندارد، چرا آدم نیرویش را صرف کند؛ مثل اینکه تاجری سرمایه‌ای داشته باشد و صرف کاری بکند که می‌داند سودی ندارد؟ تو که می‌توانی سرمایه‌ات را صرف تجارتی بکنی که ده درصد یا بیشتر سود داشته باشد، چرا صرف کار بیهوده می‌کنی؟ من گفتم: ده درصد، اما قرآن می‌فرماید: ده برابر سرمایه‌تان سود می‌کنید؛ یعنی خدا هزار درصد سود می‌دهد: «مَن جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» (انعام:۱۶۰) وقتی آدم می‌تواند چنین تجارتی بکند، چرا صرف کاری بکند که هیچ فایده‌ای ندارد؟ ساعت به ساعت کار بکن، مدیریت کن، زحمت بکش، آخر همان سرمایه به دستت می‌آید.

وقتی آدم عمرش را، که عزیزترین سرمایه است، صرف کند برای گوش دادن به حرفی یا زدن حرفی یا انجام کاری که هیچ فایده‌ای ندارد مثل آن تجارتی است که آخرش همان سرمایه اولیه به دستش می‌آید و یا سرمایه را صرف می‌کند در کاری که سرمایه‌اش را هم از دست می‌دهد، ضرر می‌کند. عمر که دیگر برگشتنی نیست، دیگر رفت چه چیزی جایش می‌آید؟ اگر چیزی نیاید که ارزش عمر را داشته باشد، ضرر کرده است. مسلّماً لغو چیزی نیست که جای ارزش عمر را پر کند. آنچه می‌تواند ارزش آن را پر کند «عبادت» است.

همه آتش‌ها مثل آتش‌های مادی نیست که آدم با چشمش ببیند و حرارتش را درک کند. گاهی آتش‌ها از امور معنوی غیرحسی است؛ مثل آثار معنوی نماز که با چشم دیده نمی‌شود، یا آثار بد گناه که با چشم مشاهده نمی‌شود. قرآن- برای نمونه- درباره غصب مال یتیم می‌فرماید: کسانی که اموال ایتام را غصب می‌کنند همه‌جا در شکم‌شان آتش است؛ آتش را می‌خورند، ولی حرارتش را درک نمی‌کنند. اما در آن عالم، حقیقت آن مال حرام معلوم می‌شود. یا کسانی که غیبت می‌کنند همین‌جا دارند گوشت متعفّن میّت را می‌خورند، ولی خودشان متوجه نیستند. کسی که چشم باطنش باز باشد می‌بیند که گوشت گندیده می‌خورد.

از: فصلنامه معرفت شماره ۱۰۷